

اروپا نظیر آن زن وجود نداشته است ... جیران دانشمند، دلیر، صرغده جو و با استقامت بود. پسرش آقا محمد خان را طوری تربیت کرد که از تمام صفات خوب مادر برخوردار گردید، و اگر جیران نبود نه محمد حسن خان، شوهرش، دارای قدرت می شد و نه پسرش آقا محمدخان به سلطنت ایران می رسید. وقتی آقا محمدخان دوازده ساله بود، جیران به او گفت: فرزند، اینک سوغعی است که با پدرت بروی و از اطلاعات و تجربه هایی که در مسافرت و جنگ می توان به دست آورد، برخوردار شوی...»^۱

اتاق فتحعلی شاه

در قادیخ عضدی، زوجات خاقان جنت مکان «فتحعلی شاه» به چند دسته تقسیم شده اند: «نمره اول، از خانواده سلطنت و سایر شعوب قاجاریه و بزرگزادگان معتبر ایران بودند که عدد آنها قریب چهل بلکه زیاده بود... روزی یک ساعت حق حضور داشتند، مثلاً در سلاسه های رسمی بزرگ حاضر می شدند. قاجاریه یک سمت می ایستادند، سابقی در صف دیگر، به ترتیب شئونات پدران خود می ایستادند. ایجاد این سلام از زمان خاقان شهید، آقا محمدشاه، و یاسای آن حضرت بود. یک نفر یساول زنانه در اتاقهای آنها به آواز بلند این عبارت ترکی را می گفت: «خانملار گلیز» (خانمها بیایید)... خانمها به سلام می آمدند. دیگران در آن ساعت مطلقاً حق حضور و تشریف نداشتند.»^۲ بعضی از زنان شاه از تجملات فراوان برخوردار بودند، چنانکه تاج الدوله ساهی هزار تومان به اسم «سبزی مطبخ تاج الدوله» از دفتر برات می گرفت. احمد میرزا در این کتاب، ضمن توصیف احوال یکایک زنان فتحعلی شاه می نویسد: «گستردن رختخواب و لوازم راحت حضرت خاقان در عهده او بود. زنانی که شب به کشیک خدمت می آمدند دو نفر برای خوابیدن در رختخواب که هر وقت به هر پهلویی که راحت می فرمودند، آنکه در پشت سر بود پشت و شانه شاهان را در بغل می گرفت، و دیگری می نشست و منتظر بود که اگر به پهلوی دیگر غلتیدند او بخوابد و پشت شاه را در بغل بگیرد، و دو نفر هم بنوبت پای شاه را می مالیدند. یک نفر نقل و قصه می گفت، یک نفر هم برای خدمت بیرون رفتن و انجام فرمان در همان اتاق به سر می برد. زنهای کشیک سه دسته بودند که در میان خادمان حرم برای این خدمت انتخاب شده بودند...» احمد میرزا در صفحه بعد، می نویسد: «سه نفر نقال بودند، شش نفر هم برای مالیدن پای شاه و سه نفر برای رجوع خدمات... در اتاق خوابگاه حاضر می شدند...»^۳

مادام حاجی عباس گلساز در جلد سوم کتاب منتظم ناصری، در ضمن وقایع سال ۱۲۶۴، اندکی بعد از جلوس ناصرالدین شاه، خبری به این عبارت مندرج است: «مادام گلساز فرانسوی، زوجه حاج عباس شیرازی، که به شرف اسلام مشرف شده، به شغل مترجمی خادمان حرم جلالت بقرار گردید.»

در زمانی که محمدشاه قاجار، در تبریز بود، زنان اندرون محمد میرزا باگلهای مصنوعی فرنگ آشنا شدند و بر آن شدند که حاجی عباس شیرازی نقاش را برای فرا گرفتن این هنر به

۱. خواجة قاجار، پوهن ج ۱، ص ۲۲۹ (به اختصار).

۲. قادیخ عضدی، پوهن، ص ۲ به بعد.

۳. همان، ص ۱۷.

فرنگ بفرستند. این مرد در پاریس برای فراگرفتن این هنر تلاش بسیار کرد، ولی چون انگشتهای



مسافرت زن و مرد با اسب در عهد محمدشاه قاجار نقاشی از سولنیکو

سردانه او با این کار ظریف سازگاری نداشت، با موافقت دربار، یکی از خانمهای گلساز فرانسوی را با خود به ایران آورد، و در بین راه او را به شرف اسلام مشرف کرد و به عقد خود در آورد، و بزودی دریافت که این خانم در آواز و رقص و قلابدوزی و خیاطی و آشپزی سخت با هنراست. این بانوی فرانسوی پس از ورود به ایران، در چادر و روپند رفت و بمثل زن چهل طوطی، زیر کرسی نشین و قلیان کش شد، فارسی را بخوبی یادگرفت، از لشکر اهل حرم شد، و مورد عنایت مهدعلیا قرار گرفت تا جایی که این زن دسیسه کار، تربیت ناصرالدین میرزا و عزت الدوله را به



زن وشوهر در عهد محمدشاه قاجار

این زن زیرک محول نمود.

پس از سرگ محمد شاه، مهدعلیا با استفاده از راهنماییهای سیاسی این زن، مساعدت دولتی روس و انگلیس را در رسانیدن ناصر الدین شاه به تخت سلطنت جلب کرد. بعضی از صاحب نظران حدس می زنند یک قسمت از بلاهایی که بر سر عباس میرزای ملوک آرا، برادر ناصر الدین شاه، و میرزا تقی خان امیر کبیر وارد آمده، به دست همین خانم که مشیر و همدست مهد علیا بوده است، انجام گرفته.^۱

یکی از زندهایی که در دوران تاریخ اخیر ایران در کار سیاست مداخله می کرد، مهدعلیا مادر ناصر الدین شاه است. به قول نویسنده صدر المتواریخ، «امیر کبیر دو سه بار کرا را به حضور شاهانه عرض و جسارت کرد که وساطت و شفاعت های مهدعلیا و ستر کبری، محل سلطنت اعلی حضرت و نافی صدارت من است. تا ایشان هستند نمی گذارند که سلطنت قوام و ملک نظام گیرد. بهتر است که در وقت تفریح در باغ، به بهانه گنجشک زدن تفنگی به دست بگیرید و آن آیت رحمت را بکشید، و آنوقت من در بیرون شهرت می دهم که تیر خطا شده است و به سینه مهدعلیا در آمده است.. فرضاً اگر چنین مخدره ای در

مداخلات مهدعلیا



یک زن حاجی که با کنیز خود حمام می رود (آلبوم دکتر فوریه)

اسور سلطنتی اخلال کند، باید پنهانی او را مسموم کرد، که احدی سلتقت نشود، ولی میرزا تقی خان بیشتر تفنگک تجویز می کند. صدالتواریخ.

در دوره قاجاریه، هر چند تعصب و سختگیری نسبت به مردان و زنان مانند دوران صفویه نبود، ولی بطور کلی در این دوره نیز قدم مؤثری در راه آزادی زنان برداشته نشد. با این حال، از دوره فتحعلی شاه به بعد، در اثر آسود و رفت اروپاییان و مسافرت بعضی از افراد طبقات ممتاز به اروپا، اندک اندک، فکر آزادی زنان در ذهن مردم ترقیخواه و روشن بین ایران راه یافت. آزاداندیشان ایران از عهد ناصرالدین شاه به بعد، همواره آرزو داشتند که زنان ایران از قید جهل و خرافات و از بند حجاب و پرده پوشی رهایی یابند. حاجی پیرزاده که مردی آزادیخواه بود پس از مراجعت از سفر دوم فرنگ، بسبب روشن بینی و نداشتن تعصب، به یکی از دوستان (میر علی ظهیر همایون) گفته بوده است: مدتی چند نخواهد گذشت که زیر این درختان نارون، زنان با مردان می نشینند و چای می نوشند، و دیگر حجاب و پرده ای در کار نخواهد بود. مطالب سفر نامه نیز مؤید این مطلب است، و نشان می دهد که تعصب و خشکی مذهبی در او وجود نداشته است.^۱

آثار تاریخی و سفرنامه هایی که از اروپاییان برجای مانده کمابیش نشان می دهند که در دوره قاجاریه تا حدی از تعصبات و حدود و قیود کهن کاسته شده بود.

www.Bakhtiaries.com



چارقد - نوعی روسری زنان که در دوره قاجاریه معمول شد، پارچه خیلی نازکی بود که آنرا «سه گوش» نامیکردند و روی سر انداخته ز بر گلو باسنجاق می بستند. در صورت استعانت جوهر وی چارقد یاز بر گلو آویزان می کردند.



چادر و روبنده عهد فتحعلیشاه قاجار



چادر نماز

۱. سفرنامه حاجی پیرزاده، پیشین (مقدمه به قلم ارج افشار)، ص ۱۸.

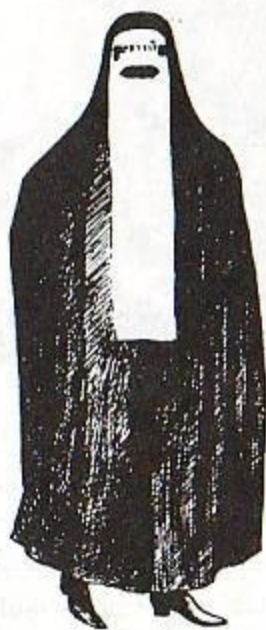
به نظر کنت گوینو، در عهد ناصرالدین شاه، حجاب زنان چندان جدی نبود. « این ملت باهوش و ظریف که برای هر مشکلی یک راه حل پیدا کرده، خیلی خوب با موضوع حجاب به کنار سی آید و در گردشگاههای عمومی و باغها و مجالس روضه و تعزیه، زن و مرد تقریباً خوب یکدیگر را می بینند.»^۱

حجاب زنان به نظر گوینو

www.Bakhtiaries.com



زن ایرانی باقلیان، یکصد سال قبل



چادر و روبنده عهد محمدشاه قاجار

قره العین: زرین تاج، سلقب به «قره العین» زنی مبارز و آزادیخواه و شاعری خوش-قریحه بود. می گویند، ناصرالدین شاه چون از حسن و جمال و قریحه توانای او آگاهی یافت بر آن شد که او را در جرگه زنان درباری خود وارد کند، ولی این بانوی آزاداندیش به این اسارت رضا نداد و در پاسخ این پیشنهاد، خطاب به ناصرالدین شاه گفت:

سین و رسم و راه قلندری
و گسر این بد است سراسر

تسو و ملک و جساه سکندری
اگر آن خوش است تسودر خوری

قره العین نخستین زنی است که در
راه آزادی و بیداری زنان ایران مبارزه کرده،
و جان خود را در این راه، از کف داده است
و ما شرح دلاوریهای این زن بیدار دل را
ضمن توصیف نهضت بایده، در جلد هشتم
بیان خواهیم کرد.

سولتیکف در سفرنامه

وصفی از جمال

خود، در باره زنان

یک زن ایرانی در عهد

ایران می نویسد:

محمد شاه قاجار

« زنهای ایرانی

مخصوصاً شیرازیها با موهای سیاه و پر پشت
که همیشه مانند دست و پا های لخت آنان با
خنارنگ شده است، خیلی سبزه هستند در اطراف
چشم در بن و مژه ها، خطی سیاه یا آبی رنگ با
سوره سی کشند. خطوط چهره آنان، صفت
خاصی دارد که شرح آن مشکل است و در
آن به نظر من آبیختگی بانژاد مغولی دیده
می شود.

زنها، زیبا و بلند قامت می باشند و

حرکات آنها پراز لطف است، پیراهن قرمز یا

آبی که معمولاً از پارچه لطیف و نازکی است بر تن دارند، شلوار عریضی به پایی کنند که به فارسی آنرا
زیر جامه می گویند نیم تنه بسیار تنگ که به فارسی ار خالیق و به ترکی بسته می گویند بر تن دارند
که به زحمت در شانه ها بند شده و به کمر و بازوها می چسبد ولی سینه و شکم را باز می گذارد.
شانه های آنها، بقدری در این نیم تنه فشرده شده که مجبورند آنها را عقب نگاه داشته و بدن را
خم کنند و به نظر من این وضع به رعنائی آنها می افزاید لهجه و زبان آنها که صدایی ملایم
دارد پراز لطف است.

استعمال زیاد قلیان، به تازگی دهان آنها، لطمه وارد نمی آورد زنان ایرانی دندانهایی

باسفیدی فوق العاده و لبهایی به قرمزی گل سرخ دارند...»^۱

در کتاب جغرافیای اصفهان میرزا حسین خان، تحت عنوان «صفات
توصیفی از زنان اصفهان» در پیرامون خلق و خوی و روش زنان اصفهان در عهد

ناصرالدین شاه، چنین می خوانیم:

«اناث هر جماعتی در این شهر تابع خیال و احوال سردان و مطیع و سناقد شوهران



سیمای قره العین، قبل از اعدام

و معتاد به عسرت گذران. الاقلیلی از آنها که بی صاحب و سالارند، همگی بعد از فراغت خانه‌داری، مشغول خیاطی و چرخ ریزی و سایر هنرها و کسبه‌های یدی و اخذ مسائل شرعی و مواظب نماز و روزه و معتقد به ختم و ادعیه. و تکاهل و تعیش و بطالت میان اینها تنگ است؛ و عرصه از همه جهت برایشان تنگ. چندین سبب دارد که غالب زنهای این شهر خود سر به هوا نیستند؛ یکی اوامر و نواهی و سواعظ علما و فضلا... یکی کثرت عیالوری و زحمت خانه‌داری؛ یکی قات بضاعت و سکت و عدم و جاهت؛ یکی پرهیز از فساد و ولنگاری که زنهای این شهر، همه در باره هم حسودند و عیبجو... نمی‌شود گفت که این شهر بزرگ هیچ زن ضایع روزگار ندارد، شهوت در همه جا موجود است و جاهل در همه جمعیت، اما با این حالت، نمی‌تواند کسی بیست زن متجاهر و مشهور برای این شهر بشمارد. سخن در سرنسبت بلدان است.

پس بد مطابق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را نیک دان.

www.Bakhtiarries.com

ایلات

زنان ایلات و عشایر چنانکه گفتیم از حقوق و آزادیهای بیشتر برخوردارند.

میرزا علی دیوان بیگی ضمن توصیف اوضاع اجتماعی و سیاسی ناحیه کردستان در عهد ناصرالدین شاه در مورد زنهای کرد چنین می‌نویسد:

زنان کرد

«زنهایشان بسیار وجیه‌منظر هستند لباسشان کردی قدیم است یعنی پیراهن بلند با زیرجاسه تنگ و چین دار، کمر خود را می‌بندند، متمولها با کمر بند نقره و زنهای بی بضاعت با شالهای پشمی. تمام خدسات خارج از خانه در کوهسارها، از قبیل آوردن هیزم و آب و علوفه از راههای دور برای داسها، پاییدن باغها و جمع‌آوری محصول و غیره با زنهاست، مردهایشان یا تفنگچی راهزن و آدم کش می‌شوند یا سرید شیخ نقشبندی و خدستگزار آنها، مختصر صنعت حدادی و چیلنگری و قن‌داق‌سازی و باروت‌کوبی هم داشتند...»^۱

از تشریفات ناپسند، آن‌هم به دستور خانمهای خودپسند (درباری) در عهد قاجاریه، مزاحمت‌فرشان بود در موقع عبور حرم، که در اطراف

کورشو- دورشو

کالسکه می‌دویدند و سردان را با نهیب «کورشو» رد می‌کردند، گویی فراشان سرد نبودند. فریاد «دور شو و کور شو» به فلک می‌رفت. روزی فرنگی از راه می‌گذشت، پشتش را به آنها کرد و کلاهش را برداشت که شرقی و غربی ادب به جا آورده باشد. میرزا جعفر حکیم الهی به فراشها گفت: سگر فلان من تفنگ حسن موسی است؟ اینگونه مضامین سبب شد که آنگونه توهین موقوف شد.

هم از آدابی که این اواخر منسوخ شد، حرکت شاطر بود جلو کالسکه شاه در شهر، که لباس هفت‌رنگ داشتند و کلاه بلند دو پهلو و کاغذی شبیه به تاج و خروس و کلاههای رسمی امروز.^۲

۱. جغرافیای اصفهان، پیشین، ص ۱۳۰ (به اختصار).

۲. فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۵، ص ۱۱۶.

۳. خاطرات و خطرات، پیشین، ص ۹۲.

تصویری از يك دختر امیر نظام گروسی در یکی از منشآت خود، مختصات یک صورت زشت و کریه را بدینسان تصویر می کند: «.. به عمده الاسراء سیف الدین خان، حاکم آنجا، مؤکداً نوشتم که هر چه زودتر دختر کودی بفرستد. مشارالیه بعد از اهتمامات حسنه، دختری فرستاد که رشک ماه و غیرت آفتاب بود، و مجملی از صورت حال و وصف او این است که سرش کچل و چشمش احوال و صورتش آبله دارد و به قول سعدی: لب زبرینش از پرده بینی در گذشته و لب زبرینش به گریبان فروهشته و دهانی فراخ... و دندانهای زرد و چانه دراز و بدنی لاغر و قس علیهذا، فعل و تفاعل. وقتی که چشمم به چنین لعبتی افتاد، دریغم آمد که ولایت سکری، از این آیه حسن، و مایه جمال خالی ماند، و این گوهر گرانبها به دست حاجی بهاء افتد. لهذا او را به صد عز و تمکین مراجعت دادم و برای سلامت سفر، این شعر را به گوش او خواندم:

علی الصبح به روی تو، هر که بر خیزد
 یکی چنانکه تو، در صحبت تو بایستی
 صبح روز سلامت بر او مسا باشد
 ولی چنانکه تویی در جهان کجا باشد.

نامه خاص خان گروسی به آقا خان محلاتی:
 «... در اوایل دولت کریم خان زند، که عالم همه بازار شکر و قند بود، دختری، خوش منظری، سیمین بری، عشوهر گری، شیطانهای، فتنه‌های، قواده‌ای، سحاره‌ای، سکاره‌ای، غداره‌ای، پیمانانه‌نوش، سردانه‌پوش» لها سبحانه لوطی و زناء...
 وصفی از يك زن هر جایی

www.Bakhtiarries.com

قوس ابـرو نیر غمزه دام کید
 زاهدان را گرفتار بند خود و عارفان را مگس قند و بسته کمند نمود؛ هزار تاجر را با خود فاجر کرد، به هزار بازرگان کام داد، به عطار و بزاز از پس و پیش زعفران و اطلس فروخت، و زر و سیم اندوخت، در انبار هر علاف از غمزه، آتش ریخت، و شیرازه کار هر صحاف بگسیخت. به قوت جاذبه، ازهر نمی‌یمی و از هر دانه‌ای پیمانانه‌ای بدست آورد. خلاصه، پنجاه سال در بلده و بلوک، از آزاد و مملوک، از حاکم و محکوم، از امام و مأموم، به خرج فرج، بدره‌ها گرفت و به صرف سره، صره‌ها ربود؛ تا دکانها را بسته کرد و طلبکاران را خسته. پس از سفیدی سوی و سیاهی روی و زردی دندان و خشکی پستان، قطع عادت و ختم لعنت، متعه چاوشی شده، بردار از گوشی نشسته، به زیارت رفته، سلامت آمده، طیب و طاهر گشته و «کربلایی ننه طیبه» شده، و هم اکنون در جنب مسجد جامع، خانه‌ای گرفته و کاشانه‌ای ساخته، از آن زرها که به عرق جبین و کدیمین حاصل نموده‌گاهی بوریاى مسجد می‌بافد و گاهی آش «عباس علی» می‌پزد...

اتفاق، پارسال این بنده آشفته را بجهت خرجی که فرض بود، وجهی به قرض ضرور شد. دلالی، که گویا، دلالة محتاله بود... گفت که ضعیفه غنیفه مقدسه‌ای را تنخواهی است که معامله می‌نماید. اگر فی‌المثل چهار ماه هم از سوعد بگذرد، زحمت نمی‌دهد و منفعت نمی‌خواهد... خشنود شدم... با او سخن گفتم... افسوسها خورد و کف بر کف سود و لعنت بر زبانه نمود که

چرا باید، چون تویی را محتاج چون منی، و جوان مردی را مقروض پیرزنی نماید... من گول خور ساده دل که بعثت معروف به زیرک و فاضلم، مغرور این ننه طیبه نجسه غدازه شدم و فریب آن فاسقه زاهده زانیه را خوردم و رهن تحویل نمودم، و صیغه خواندم و پول گرفتم ونه رفت و من ماندم و آیت الکرسی در حفظ خود خواندم.

چهار ماه به وعده مانده هر روز در باران همدان که نمونه طوفان است، عبا ی ماهوت مرا در سر، و قرآن خط یاقوت مرا در بر، وقتی می رسید که آن را تر و این را ابرتر کرده. می گوید که از باران به این عبا پناه برده ام و این قرآن را شفیع آورده ام که در تدارک تنخواه من باشی... با وثوق به جود آن مخدوم، حال خود را معلوم کردم، زیرا که نه در سؤال گمانی داشتم، نه از عطا مظنه ای. والسلام.»^۱

www.Bakhtiaries.com

دکتر فوریه پس از توصیف عمارت خوابگاه، می نویسد: «البته کسی زندهای ناصرالدین شاه که در چنین قصر آرام مجلی که هزار زن به پاسداری آن مشغولند می خوابد، بهترین خوابهارا می بیند... بلی هزار زن، بلکه اگر بتوان به گفته کسی که بی اطلاع نبود، اطمینان حاصل کرد، از این مقدار هم بیشتر!

این عده، که در اندرون زندگی می کنند، مثل گله ای که به چوپایی سپرده باشند، تحت نظر چهل تن خواجه سرای سفید و سیاه اند. شاعرشاه ایران با چنین جاه و جلال شاید حق داشته باشد که پادشاهان دیگری را که ساده و بدون این قیود و دستگاهها، زندگی می کنند، به دیده تحقیر بنگرد؛ چنانکه ناصرالدین شاه در سفر اول خود به فرنگستان، وقتی که سلفت شد ویلهلم اول امپراتور آلمان، یک زن بیشتر ندارد و ملکه آگوستا را به او معرفی کردند، گفت: عجب، امپراتور آلمان یک زن بیشتر ندارد، آن هم به این پیری!»

در میان سوگلیهای اندرون ناصرالدین شاه دو نفر نظر به مشاغلی که در عهده ایشان گذاشته، اهمیت خاصی دارند؛ یکی انیس الدوله که مأسور پذیرایی خانمهای فرنگی محترم است، دیگری امینه اقدس که کلیددار خزانه پادشاهی است.

خانمهای اندرون به چند طبقه منقسمند: طبقه اول، زنانی که شاهزاده خانمند و پسرانشان می توانند به سلطنت برسند؛ طبقه دوم، زنان سوگلی که بعضی از ایشان به ملاحظاتی بر شاهزاده خانمها برتری دارند... تمام این زنها به نسبت مقاسی که در هر یک از دو طبقه دارند، از شاه مواجب می گیرند. لباس زنان اندرون نسبتاً ساده است... نیمتنه و پیراهن بقدری کوتاه است که با هر تکان مختصری قسمتی از بالاتنه نمایان می شود...»^۱

در قادیخ کاشان که در عهد ناصرالدین شاه نوشته شده است، در باره روابط زن و شوهر در کاشان

مقتضای سنت سنیه حضرت خاتم النبیین (ص) علی کل حال، تسلیم و تفویض صرف است، زیرا که خداوند در کلیه امور معاشیه و بعضی از احکام شرعیه، مردان را بر زنان لازم الاتباع و واجب الاطاعه مقرر فرموده... چنانکه یکی از واجبات در حالت

۱. سبک شناسی، ج ۳، ص ۶-۳۳۴ (به اختصار).

۲. سه سال در دهباد ایران، پیشین، ص ۱۶-۱۱۶ (به اختصار).

استطاعت، طواف بیت الله الحرام است و از برای زنان، بی‌ریختگی و اجازه شوهران غیر مشروع و حرام است... و از روزی که وارد خانه شوهر شوند، وجود خود را برای آن دانند که جزئی و کلی اسور خانه شوهر و زحماتی که در بریدن و دوختن لباس پوشاکی خود و شوهر و اولاد از دختر و پسری که آورند، و شستن و رفتن و پختن و گذاشتن و برداشتن و نشستن و برخاستن متصور است، متحمل باشند و نگذارند حبه و شقه و دیناری از مال شوهر حیف و میل شود. زنان بزرگان، که دستگاه وسیعی دارند و کنیز و کلفتی دارند، حکمرانی و دستورالعمل و سرکشی و کلیدداری و سواظبت با همان زن است و انجام خدسات با کنیز و کلفت... هر چه در قوه فرجه زن نباشد، از لباس خود و شوهر و اولادش به خیاط زنانه خانگی یا خیاط سردانه بازاری دهند، و عموماً انجام کارهای خانگی با زن و تمام اسور خارجی با مرد است. برای اینهمه زحمات و غمخواری و مهربانی... مردان قدم بی‌رضای ایشان بر ندارند، و با وصف آنکه موافق شریعت غرای احمدی هر مردی را چهار عقدی و هر چه بخواهد متعدد صیغه سباح و مشروع است، اغلب مردهای مسلط متمول کثیرالبضاعه پر شهوت و شبق و شغب، هفتاد سال با یک زن شکسته فرتوت روزگار گذارند.^۱

چون سادر امیر کبیر زنی کاردان و خود ساخته بود و در تربیت امیر کبیر مادر امیر کبیر خدمتگزار صدیق ایران سهمی بسزا داشت در اینجا سطره‌ای چند از سرگذشت او را می‌نویسیم: «سادر میرزا تقی خان را بدنام «فاطمه» یا «فاطمه سلطان» شناخته‌اند و دختر استاد شاه محمد بنا اهل قراهن بود. استاد شاه محمد، کارهای اختصاصی خانواده قائم مقام را به عهده داشته است. میرزا تقی خان ضمن نامه‌ای که در زمان صدارتش به شاه نوشته، راجع به سادش می‌گوید: «ندوی هم به کن رفته، والده را دیده، اولاً زیاد شکسته شده، ثانیاً معلوم است ایام فراق و اینهمه گرفتاریهای من، و قال قال مردم را در دل دارد. تا عصری آنجا بودم و یک ساعت از شب گذشته وارد اینجام و والده هم انشاء الله تعالی فردا می‌آید.» چون امیر عزول و به کاشان تبعید گردید، سادش را نیز همراه برد. آنچه باید بیفزاییم این که از نامه‌ای که سادر میرزا تقی خان به خط خود به تبریز نوشته و اخیراً انتشار یافته، معلوم است که سواد داشته و مهرش در پشت نامه «والده امیر نظام» ثبت است. این نامه را پس از کشتن پسرش نگاشته و از غم روزگار شکایت دل‌سوز می‌کند: «... همه رفتند. باز من ماندم، گرفتارم، کسی به دادم نمی‌رسد... دستورالعمل بفرستید، سرا از تهران بیرون کنند... شب و روز به گریه و زاری گرفتارم... میان مردم رسوا شدم...» سادر امیر، زن شوربخت بدعاقبتی بود و به ماتم هر دو فرزندش نشست. پسر دیگرش، میرزا حسن خان وزیر نظام، نیز در حیات سادش مرد...^۲ برای آنکه خوانندگان تاحدی از حقوق و حدود آزادی زنان، در یکی دو قرن اخیر آگاهی یابند، مطالعه اطلاعات پراکنده زیر که از منابع مختلف گردآوری شده خالی از فایده نخواهد بود:

۱. تاریخ کاشان، پیشین، ص ۵۲-۵۱ (به اختصار).

۲. امیر کبیر و ایران، پیشین، ص ۲۰ (به اختصار).

تظاهرات زنان در
عهدناصرالدین‌شاه

پس از آن‌که در اصفهان نرخ مس به سیزان فراوانی تنزل کرد و هر یک قران معادل هشتادشاهی معامله شد، مردم به پا خاستند. معاملات را کد شد، تجار و صنعتگران دکانها را بستند و از بیم عمل سلطان، زنان خود را وادار کردند علیه دولت تظاهر کنند. «زنان به تلگرافخانه انگلیس و به کنسول انگلیس هجوم آوردند. وی نیز مراتب را به سفیر انگلیس در تهران سخابره نمود. سفیر انگلیس موضوع را به شاه اطلاع داد. وی نیز تلگرافی به اصفهان فرستاد که یک قران چهل شاهی حساب شود... چون زنان در پناه چادر شناخته نمی‌شوند، بیم‌حاجا می‌توانند علیه دستگاه اعتراض کنند، و سروصدا راه بیندازند، و از طرفی چون زدن آنها شرعاً و عرفاً ممنوع است، آزادتر از مردان می‌توانند در تظاهرات اجتماعی شرکت کنند.»^۱

اعتراض زنان به
ناصرالدین‌شاه

در ۱۶ رمضان ۱۳۱۳ چند نفر زن خطاب به ناصرالدین‌شاه می‌گویند: «.. شما بجای اینکه به حال رعایا برسید و تعدی نایب‌السلطنه را از سر ما کوتاه کنید، جز پی زنها دویدن کار دیگری ندارید. مگر شما همان نیستید که چهل سال قبل از این، چند روزی در تهران قحطی شد و محمود خان کلانتر را کشتید...»^۲

www.Bakhtiaris.com

حقوق زنان: اعتمادالسلطنه، ضمن وقایع ۲۷ ذی‌القعدة ۱۳۱۳، می‌نویسد: «... روزی که وارد شهرستانک شدیم زنی خود را با خوردن تریاک هلاک کرد؛ بواسطه این که شوهرش مانع از بیرون آمدن و تماشای ورود شاه شده بود.»^۳

طرز رفتار با زنان منحرف

دیولافوا، ضمن توصیف سناره‌های کاشان، می‌نویسد: «بطوری که شنیده‌ایم، تا چند سال قبل، زنان بدعمل را به بالای این سناره برده و به زمین پرت می‌کردند. شوهر زن تبهکار به کمک اقوام خود حتی اقوام خود آن زن، او را از این پله‌ها بالا برده و چون به انتهای آن می‌رسیدند، زن را با فشار به پایین پرت کرده و به عالم دیگر می‌فرستادند.»^۴

زنان گیلان

رابینو می‌نویسد: «زنهای گیلک زیبا و سفیدتر از زنهای سایر نواحی ایران هستند، و به ظاهر ساده‌تر از زنان دیگر می‌باشند. کمتر روینده به کار می‌برند، ولی چادر به سر می‌کنند، منتها قسمت زیادی از چهره آنها دیده می‌شود. آنها به پوشیدن پاپین عادت دارند. در میان طبقات سرفه، چهره‌هایی که بیمارگونه به نظر رسد به چشم نمی‌خورد. سیماشان مطبوع است. چشمانی خوش حالت، بدنی گوشت‌آلود، و رنگی دلپذیر دارند... زنها بیش از مردان کار می‌کنند. در فصل برنج، زنها... در حالی که لباسهای خود را تا رانها بالا زده‌اند، در زیر آفتاب سوزان، نشای برنج را به سزارع منتقل می‌سازند، علفهای هرزه را وجین می‌کنند و برنج را می‌برند...»^۵ رابینو در ص ۳۱ همان کتاب، از معتقدات

۱. خاطرات کلنل کاساکوفسکی، پیشین، ص ۲۴ (به اختصار).

۲. «وزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۰۵۹. ۳. همان، ص ۴۵۳.

۴. مادام دیولافوا، ص ۱۶۹ (به نقل از: آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، پیشین، ص ۲۶۶).

۵. ولایات دارالمورز ایران، گیلان، پیشین، ص ۱۷.

خرافی زنها و دختران گیلان سخن می‌گوید، و در صفحه ۳۲، از کمی تعداد تبهکاران در این منطقه، با شگفتی یاد می‌کند و می‌نویسد: «یک مسافر بدون اینکه مورد دستبرد قرار گیرد، می‌تواند در این منطقه سفر کند. در خانه‌ها را می‌توان تا صبح باز گذاشت، بدون اینکه خسارتی به بار آید... در شهر گدا دیده نمی‌شود، مگر کسی که عاجز و کور باشد، و سردم به این افراد مساعدت فراوان می‌کنند.»

زنان عشایر عرب دسورگان، که در عهد مظفرالدین شاه از بین قبایل عرب در خوزستان عبور کرده است، در مورد زنان آنها چنین می‌نویسد: «زنها که اکثراً جامه هاشان سرخ رنگ بوده و با حلقه‌های نقره، دستها و سچ پاها و گوشها و حتی بینی خود را زینت کرده بودند، جینج می‌کشیدند، قاه‌قه می‌خندیدند، و دندانهای سفید و جالب خود را بیرون می‌انداختند. اطفال برهنه و نیمه‌عریان تا لابلای بارها پیشی می‌آمدند...»^۱

عروسی صنایع الدوله «دختر میرزا داودخان، نوۀ میرزا آقاخان را برای صنایع الدوله خواستگاری کرده، شال و انگشتری هم چنانکه معمول است فرستاده شده بود. عبدالحسین خان فخرالملک، دایی دختر، مانع شد که حق پسر من، سلیمان خان است. شال و انگشتری را پس دادند. پدرم احترام السلطنه، دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد، را خواستگار شد؛ شیرینی خوردند... هفت شبانه روز باغ ما مضمیف عالم بود. اعیان از هر طبقه دعوت و پذیرایی می‌شدند، شیها مجلسی هم در باغ مرتب بود. مطربهایی شغول بودند و از برای کسی مانع نبود. اهالی محل جمع می‌شدند و تفریح می‌کردند؛ جای خوب، هوای خوب، مطرب خوب. یک‌شب اسین السلطان هم در میان جماعت دیده شده بود. خدست آن مجالس با من بود. شبی که عروس را آوردند، ز مدعوین زنانه و سردانه و مطرب و موزیکانجی و سرباز هزار نفر پذیرایی شدند.»^۲

زنان غیر طبیعی هانری رنه‌دالمانی، که در اواخر عهد قاجاریه به ایران آمد، است؛ ضمن توصیف مسافرت خود از قم به اصفهان، از قول لری بختیاری چنین می‌نویسد که «دوشیزه‌ای در ایل ما بود که در زیبایی اندام و جاهت مشهور بود. با زحمت بسیار و دادن صدها تومان پول نقد به پدرش، او را خریدم، ولی در شب زفاف دریاقتم که زوجۀ من پسر جوانی است که در اثر حادثه‌ای که تجزیه و تحلیل آن خالی از اشکال نیست، دوشیزه‌ای محسوب گردیده و به آن لباس درآمده است. من هم برای حفظ آبروی خود و پدرش او را بدون سروصدا نزد والدینش فرستادم...»^۳

از اواخر دورۀ قاجاریه بعد ز نسبه‌هایی توسط آزادیخواهان و مستجدین برای آزادی زنان و رفع حجاب از آنان، آغاز شد و شعرایی چون عشقی، عارف، ایرج میرزا و پروین اعتصامی در این زمینه اشعار و آثاری از خود بیادگار گذاشتند. پروین اعتصامی می‌گوید:

در عدالتخانه انصاف زن شاهد نداشت
در دبستان فضیلت، زن دبستانی نبود

۱. سفرنامهٔ دسورگان، پیشین، ص ۴۹.

۲. خاطرات و خطرات، پیشین، ص ۶۴ (به اختصار).

۳. سفرنامه، از خراسان تا بختیاری، پیشین، ص ۸۶۴ (با ادکی تصرف).

در قفس می‌آرمید و در قفس می‌داد جان
 از زروزیور چه سود آنجا که نادان است زن
 ایرج میرزا شاعر نامدار معاصر در مذمت حجاب می‌گوید:

مگر اندر دهات و بیسن ایلات
 خدا یاکمی شود این خلق خسته
 همه رو بسته باشند آن جمیلات
 از این عقد و نکاح چشم بسته

در ازدواج چنانکه گفتیم قرن‌ها تمایلات طرفین (زوج و زوجه) یا پسر و دختر مورد توجه پدر و مادر آنها قرار نمی‌گرفت، جای دور نرویم مطالعهٔ ماجرای عروسی عارف با دختر حاجی رضاخان قزوینی در هفتاد سال پیش و سختگیریهای او و اصرار و واسطه تراشی عارف برای سرگرفتن این عروسی به تفصیل در شرح حال او (بقلم خودش) نوشته شده است عارف برای آنکه پدر زن خود را در مقابل امر انجام شده‌ی قرار دهد به دختر بیغام می‌دهد که اگر راست می‌گویی بیا تادر محضری عقد ازدواج را جاری کنیم. دختر پس از تأمل بسیار به این کار تن می‌دهد ولی پدر دختر پس از اطلاع از این ماجرا بر سختگیری خود نسبت به دختر می‌افزاید و عارف عاقبت در اثر دسایس و تحریکاتی که علیه او در قزوین صورت می‌گرفت به رشت و دیگر شهرها مسافرت کرد...^۱ و این ازدواج سامان نگرفت...»

تحول در وضع زنان
 روح‌الله خالقی در کتابی که پیرامون سرگذشت موسیقی نوشته، وضع زنان را قبل از رفع حجاب چنین توصیف می‌کند: «در آن روزها همهٔ زنان در چادر سیاه بودند. متجددین نقاب نازکی به نام «پیچه» به صورت می‌زدند، و قدیمیها رو بندی می‌بستند که اولی کوتاه و دومی بلند و سفید بود. آنها که رو بند می‌زدند شلوار گشاد سیج بسته‌ای هم به نام «چاقچور» به پا می‌کردند. دستهٔ اول گاهی لباس خود را اگر خیلی تشنگ بود از زیر چادر نشان می‌دادند، مخصوصاً بعضی از پیچه‌زنها بقدری مهارت داشتند که هر جای صورتشان زیباتر بود آنجا را نمایش می‌دادند. در موقع گردش و تفریح، یک طرف خیابان اختصاص به سردان داشت و طرف دیگر مخصوص زنان بود. حتی شوهر باید از یک طرف و عیالش از طرف دیگر برود. اگر نمایشی داده می‌شد خانمها حق شرکت نداشتند. یکی دو سالن کوچک سینما هم که در تهران بود فقط سردان حق استفاده از آن را داشتند. مدارس دخترانه کم بود، و بعضی خانواده‌ها دخترانشان را به مدرسه می‌فرستادند. روی هم رفته وسایل تربیت زن بسیار کم بود. کلنل چون مرد متجددی بود میل داشت خانمها هم از شنیدن موسیقی اوبی بهره نمانند. پس از مذاکره با مقامات دولتی، چون او را مرد با اخلاق و سربوی خوبی تشخیص داده بودند، وی را در تشکیل اجتماعات مناسب به شرطی که مختص خانمهای تربیت شده و خانواده‌های نجیب باشد آزاد گذاردند، و او به ترتیب، کارهایی به نفع بانوان انجام داد... کلنل در مدرسهٔ خود دو کلاس برای دختران باز کرد: یک کلاس موسیقی که خودش معلم آن بود، یک کلاس نقاشی که برادرش حسنعلی خان آن را اداره می‌کرد. شاگردان این دو کلاس از بین خانواده‌هایی که کلنل

خوب آنها را می‌شناخت انتخاب شده بودند. موقع کلاسها هم وقتی بود که شاگردان سرد در مدرسه حضور نداشتند. تنها چند نفر از صبح تا غروب در مدرسه بودیم. در روز کلاس دختران، در اتاق مخصوصی کار می‌کردیم که با کلاس خانمها یک اتاق فاصله داشت، و حتی رفت و آمدشان هم با آنها یکی نبود. بطوری که اصلاً نمی‌دانستیم شاگردان کیستند و چند نفرند. تنها گاهی صدای سازشان از دور به گوش می‌رسید. این کلاسها چند سالی ادامه داشت و بتدریج تعطیل شد. بعضی از دختران در ساز پیشرفتهایی کردند؛ چنانکه در سالهای آخر، حتی کلنل یک کنسرت هم با چند تن از آنها داد، ولی هیچیک از این دختران دنبال تعلیمات موسیقی را نگرفتند و مدتهاست ساز را کنار گذازرده‌اند، و شاید حالا دخترانشان ساز می‌زنند. اما در قسمت نقاشی، چند تایی آنها خوب شدند؛ چنانکه هنوز هم در خانه‌هایشان از تابلوهایی که آنوقت یا بعدها کشیده‌اند دیده می‌شود.^۱

کلوب خانمها: «وزیری هفته‌ای یک‌روز عصر را اختصاص به کنسرت خانمها داد و اعضای کلوب کسانی بودند که شوهرانشان عضو کلوب سوزیکال بودند. خانمها با همان چادرهای سیاه و پیچه می‌آمدند و در سالن کلوب روی صندلیها می‌نشستند. وقتی همه آماده می‌شدند هیأت ارکستر از در وارد شده سرهای خود را پایین می‌انداختند و در جای خود قرار می‌گرفتند و به اشاره استاد، آهنگهایی نواخته می‌شد. بعد از خاتمه کنسرت هم از در دیگر خارج می‌شدیم تا خانمها آزاد باشند و بتوانند بدون حضور مردان چای بنوشند. و این اولین اجتماعی بود که برای زنها تشکیل شد تا در آن بتوانند از نغمات موسیقی استفاده کنند. این کلوب، چند ماهی ادامه داشت و گویا وقتی خبر آن به گوش ناسحرمان رسید آغاز مخالفت کردند، و کلنل برای آنکه دچار زحمت نشود آنرا تعطیل کرد، و خانمها از این تنها تفریح هم محروم شدند...»^۲

مقدمت آزادی زنان در غرب: پس از صنعتی شدن اروپا و انقلاب فرانسه، اندک‌اندک، مقدمات رهایی زنان از قید و بندهای اقتصادی و سیاسی، فراهم گردید. بورژوازی انگلستان و فرانسه برای آن که به قیمت سناستری زنان را استثمار کنند، پای آنان را به کارخانه باز کرد. به این ترتیب، استقلال اقتصادی زنان مقدمه استقلال سیاسی آنان گردید.

حق رأی زنان: دادن حق رأی به زنان یکی از هدفهای اصلی طرفداران حقوق زنان (فمینیسم) بوده است. اول، در امریکای شمالی در سال ۱۸۴۸، در دهکده‌ای طی یک اعلامیه عمومی حقوق زنان، حق رأی دادن زنان پیشنهاد شد. پس از کوششها و مبارزات ستما دی، سرانجام، بموجب ماده ۱۹ متمم قانونی اساسی، در امریکای شمالی، به همه زنان حق رأی اعطا شد. در انگلستان نیز تأمین حقوق زنان با مبارزات بسیار همراه بود. جان استوارت میل از طرفداران جدی آنان بود. سرانجام در ۱۹۱۸، به زنان ۳۰ ساله حق رأی دادن اعطا گردید، و در سال ۱۹۲۸، این حق، تعمیم یافت. سپس در فنلاند و نروژ این حق برای زنان شناخته شد. هنوز در بعضی از کشورهای منحطه، این حق مسلم برای زنان تأمین نشده است. در ایران،

بدون این که مبارزه‌ای در این راه صورت گیرد، در هشتم اسفند ماه ۱۳۴۱، این حق به‌امر



www.Bakhtiaries.com رفع حجاب در عهد رضاشاه

شاهنشاه به‌زنان داده‌شد، و امروز در مجلس شورای ملی و سنا چند تن از زنان شرکت دارند.»^۱
 مقام زن: به‌نظر ویل دورانت «احتیاجات اقتصادی، میلیونها زن را از خانه دیرین خود بیرون کشانده و با یک سرعت خشتی آنان را در میدانهای صنعت و تجارت، به رقابت با مردان واداشته است... این خادمان نوین صنعت، در هر میدانی که قدرت جسمانی ضروری نبود، راه خود را باز کردند، و در تمام این میدانها صفات اخلاقی و ذهنی مردان را به‌دست آوردند، تا آنجا که وعظ اخلاقی عالم مسیحیت از سرد شدن جنسی که در گذشته ضعیف و لطیف نامیده می‌شد، به‌نال در آمدند. زنانی که در وکالت دادگستری و طبابت و حکومت و حتی راهزنی موفق شدند، قابلیت زنان را در میدانهایی که هنوز فرصت خوبی برای خودبمایی در آن نیافته‌اند، نشان دادند، و ثابت کردند که می‌توانند در کارهایی که قبلا خاص مردان بود با آنان رقابت بورزند. به‌نظر ویل دورانت، سرد ناقص شدن کاری نیست بلکه سهم، زن کاسل بودن است. زنان باید سادری را فنی بدانند که برای آن نیز هوش و استعداد لازم است.»^۲
 او در فصل نهم کتاب خود، می‌نویسد که در ربع اول سال دوهزار سیاحتی، بزرگترین حادثه، نه جنگ بین‌المللی و نه انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ بود بلکه جالبترین وقایع «... دگرگونی وضع زنان بوده است. تاریخ چنین تغییر تکان دهنده‌ای، در مدتی به‌آن کوتاهی، کمتر دیده است. «خانه مقدس» که پایه نظم اجتماعی ما بود، شیوه زناشویی... همه آشکارا، در این انتقال پراشویی که همه رسوم و اشکال و تفکر ما را فرا گرفته است گرفتار گشته‌اند...»^۳
 این واژگونی سریع عادات و رسوم محترم و قدیمتر از تاریخ مسیحیت را چگونه

۱. دایرةالمعارف فارسی، پیشین، «حق رای دادن زنان.»

۲. لذات فلسفه، پیشین، ص ۱۵۳ (به‌اختصار). ۳. همان، ص ۱۵۵ و ۱۶۰.